

میدون و سوفیا

بحران پرآبی در ایران



پوریا عالمی

- یک روستا زیر آب رفت.

یکی از روستاهای شهرستان دشت آزادگان زیر آب رفت، اما خوشبختانه این آب‌گرفتگی هیچ خساراتی به وجود نیاورده است. (ایسنا) می‌بینی سوفیا؟

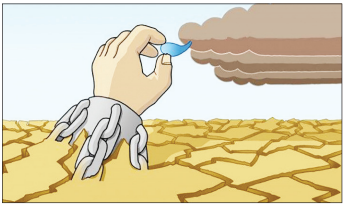
در همین رابطه مسئولان اعلام کردند نه‌تنها دریاچه ارومیه خشک نشده، نه‌تنها زاینده‌رود آبش غلغل می‌کند، نه‌تنها تالاب‌های ما سر جاش است، بلکه به دلیل مدیریت دقیق مسئولان مملکت، هم‌اینک هم بحران آب از بین رفته و هم آب به‌قدری زیاد شده که روستاهای ما زیر آب می‌روند.

مسئولان از مردم خواستند با توجه به بحران پرآبی در کشور، شیر آب را باز نگذارند.

مسئولان گفتند همین‌طور که بحران آب در ایران، دروغ رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران، محمد درویش، حمیدرضا میرزاده، صدرا محقق و به‌خصوص پوریا عالمی است، مسئله فقر، تورم، آلودگی هوا، قیمت دلار، کیفیت خودروهای داخلی، محصولات تاربخته، سانسور و ترافیک تهران هم ساخته‌وپرداخته همین قلم‌به‌مزدان بدبخت نان‌به‌نرخ‌روزخور است.

جمع‌بندی

سوفیا... عشقم... در این وضعیت آب در کشور، طبیعی است که همه دارند زیرآبی می‌روند.



منظومه خاموش ۱۴

کانال



مهدی حجویانی

صبح زود برادر فوقاتی، معاون دسته که حالا دیگر با شهادت مسنول دسته -برادر رضا شهرابی- او مسئول دسته بود، پیدارمان کرد و گفت برگردیم. در طول کانال که موازی با خاکریز بود، به حالت نیم‌خیز حرکت کردیم. در بین راه اگر کسی هنوز خواب مانده بود نکاش می‌دادیم و بیدارش می‌کردیم و رد می‌شدیم.

بچه‌ها مرتب به هم تذکر می‌دادند که سرت را بگیر پایین؛ به‌جای ما برادران گردان میثم در کانال مستقر شده بودند و ما از کنار با روی آنها رد می‌شدیم.

کانال کمی جلوتر به طرف راست منحرف می‌شد و به خاکریز و پشت آن می‌رسید. به راست پیچیدیم و از پشت خاکریز پیش رفتیم و به جاده تدارکاتی رسیدیم. آتش دشمن نه زیاد بود نه کم. در جاده به راه افتادیم. چندفروزی از نیروها بریدند و از ستون جا ماندند، اصلا جای ایستادن نبود.

حتی برای توالت مجبور شدم در حال دویدن و درحالی‌که مقابل و پشت سرم قطار نیرو در حال حرکت بود کارم را انجام بدهم و بگذرم. خجالت؟ اصلا! جنگ آدم‌ها را عوض می‌کند. از یک آدم وسواسی و تمیز و قاشق‌چنگالی، جلوی چشم همه کاری تا این اندازه عجیب سر می‌زند. رفته‌رفته از مهرکه دور شدیم و به عقبه رسیدیم. به جاده‌ای پیچیدیم که تقریبا خاکریز دوجداره داشت؛ یعنی در هر دو طرف جاده به وسیله لودر خاک‌ریزی شده بود تا خودروها و نیروها امنیت بیشتری داشته باشند. قدم‌به‌قدم این جاده، خودرو، تانک و نفربر بود. در سمت چپ ما زانغه‌های مهمات و انبارهای تدارکات در سرتاسر جاده ردیف شده بودند.

مسئول دسته وارد یکی از سنگرهای تدارکات شد و با یک جعبه پر از بیسکویت ویفر برگشت. هرکس هرچندتا که می‌خواست برداشت. خیلی چسبید. بعد هم ققمقه‌ها پکی‌پکی درآمد و گلوهای خشک را تر کرد. با رسیدن به عقبه، ققمقه هم مثل دیگر تجهیزات، حیثیت و احترامش را از دست داد و همه با خیال راحت‌تری آبشان را نوشیدند.

کمی از راه را با تویوتا رفتم تا دوباره به همان محلی رسیدیم که روز اول، سنگرمان بود. همه خسته و آش‌ولاش بودیم. سرتاپایمان خون و گل و نجاست بود. بدن‌ها گوفته، اعصاب‌ها خرد، چشم‌ها قرمز و بی‌حال و دل‌ها به‌خاطر اردبست‌دادن رفقا محزون بود. همه خودمان را پشت کامیون‌ها ولو کردیم. برادر نعمت‌زاده، معاون گردان، با محبت همیشگی‌اش برای بچه‌ها پتو آورد. هر پنج یا شش نفر یک پتو روی خودمان کشیدیم و چشم‌انمان را بستیم. کامیون به طرف محل قرارگاه تاکتیکی در کارون حرکت کرد.

شترق روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۳ بهمن ۱۳۹۷ ۱۶ جمادی‌الاول ۱۴۴۰ ۲۳ ژانویه ۲۰۱۹ سال شانزدهم « شماره ۳۳۵۰ ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۶ اذان مغرب ۱۷:۴۱ اذان صبح فردا ۵:۴۳ طلوع آفتاب ۷:۱۰

روزنامه‌فرا

کارتون خواب

پانولو دلیوتته



انتاق

در اندرون درختان خسته‌دل



محمدعلی آرامی متخصص مغز و اعصاب

ارتباط انسان و درخت ابدی و ازلی است. شباهت‌های بسیاری بین انسان و درخت وجود دارد که مورد استفاده بسیاری از شاعران و نویسندگان قرار گرفته است. تنه درخت همچون کالبد او، دستانش مانند شاخه‌ها و برگ‌هایش بسان موهایی انسان در شعرا نمود یافته است. اسنان‌ها عموما صفات نیکوی آدمی را به ویژگی‌های درختان شبیه دانسته‌اند؛ مثلا آزادگی را به بلندی و راست‌قامتی سرو، بخشندگی را به سایه بی‌دریغ بید مجنون و زایش و بهره‌مندی را به میوه و باردهی درختان همانند دانسته‌اند. شاعری نیز هنگام جد‌افتادن از درخت ارغوان حیاط خانه‌اش، از آن با نام «شاخه هم‌خون» خود یاد می‌کند.^۱

هنرمندان عکاس نیز عموما با ثبت تصاویر درختان در متن طبیعت، زیبایی و ثبات و گاه تنهایی درختان را برجسته کرده و ستوده‌اند. رنگ سبز آرامش‌بخش برگ درختان، ثبات و ایستادگی آنها در برف و یخ زمستان، رویش امیدبخش درختان در کنار رودخانه‌ها، پرتو آفتاب از لابه‌لای برگ‌های درختان همه و همه گوشه‌هایی از زیبایی‌های طبیعت است که عکاسان با هنرنمایی خود برای ما به یادگار گذاشته‌اند.

اما سهیل بازرگانی در عکس‌هایی که از درختان تهران گرفته و در گالری کلستان با عنوان «رؤیاها و کابوس‌های درختان تهران» به نمایش گذاشته است،

الف. اشاره به شعر ارغوان سروده شاعر معاصر ه. الف. سایه

تجربه دیگران

۹/۵ میلیون دلار برای ۱۶ روز

خبرآتلاین: آیا علاقه‌مند به دیدن روزی ۱۶ بار طلوع و غروب خورشید هستید؟ اگر جواب مثبت است باید با پرداخت ۹.۵ میلیون دلار تا دو سال آینده صبر کنید تا به آرزوی خود برسید. نمونه مفهومی اولین هتل لاکچری جهان در فضا موسوم به Aurora Station رونمایی شد تا بشر یک گام دیگر به سفر توریستی فضایی نزدیک‌تر شود. آنچه دراین‌باره منتشر شده، توسط استارت‌آپ آمریکایی Orion Span است که به‌صورت فول‌م‌ا‌ز‌لار طراحی شده و همه قطعات به یکدیگر وصل شده و یک هتل لوکس را تشکیل می‌دهند که شش نفر داخل آن جا شده و به مدت ۱۲ روز راهی سفر فضایی شوند. کمپانی مذکور یک سال زودتر از پیش‌بینی قبلی؛ یعنی سال ۲۰۲۱ را سال راه‌اندازی هتل اعلام کرده است که به گفته «فرانک بونگر»، مدیر کمپانی، پس از پرتاب و استقرار هتل در فضا، بلافاصله خدمات‌دهی شروع خواهد شد. هزینه سفر درنظرگرفته‌شده برای همکان قابل پرداخت نیست، اما بونگر می‌گوید بسیار اقتصادی بوده‌جا را تعریف کرده و کسانی که قصد رفتن دارند، باید ۲۴ ماه قبل از آن آموزش‌های لازم را ببینند. این هتل هر ۹۰ دقیقه یک‌بار دور زمین می‌چرخد و مسافران روزی ۱۶ بار طلوع و غروب خورشید را خواهند دید.

هوشنگ ماهرویان



جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی است که دیگر نمی‌توان نظری را در آن سانسور کرد. انقلابی در وسایل ارتباط جمعی رخ داده که سانسور را غیرممکن کرده است. با ایمیل می‌توان هزار صفحه کتاب را در چند ثانیه از آن سوی دنیا به این سو فرستاد و پرنیت گرفت و خواند. اکنون با وجود فضای مجازی و اینترنت و ماهواره و حتی وسایل قدیمی مانند فکس دیگر اندیشه و فکر کنترل‌کردنی نیست و اصلا نباید هم کنترل شود. اگر مطلبی را از طریق تلگرام نتوان ارسال کرد، از طریق شبکه‌های اجتماعی دیگر می‌توان فرستاد و اگر جلوی آن هم گرفته شود، راه‌های دیگر مانند ایمیل باز است و اگر اصلا اینترنت نباشد، شبکه‌های ماهواره و انواع و اقسام راه‌های دیگر برای انتشار اخبار و اطلاعات و فیلم‌ها و متون و افکار پیدا می‌شود. نکته مهمی که باید به آن توجه کرد، این است که هر مطلبی، هر نوشته‌ای و هر کتابی هم اگر سانسور یا قذفن شود، زیرزمینی می‌شود و آنچه زیرزمینی بشود، خطرناک خواهد بود. اندیشه‌ها باید پخش شده و نقد و بررسی شود تا هرکسی نظر خود را درباره آنها بگوید. برای نمونه، این روزها در کتاب‌فروشی‌ها می‌توان ترجمه‌های متعدد از مارکس یا منتخب آثار لنین را پیدا کرد و هرکس بخواهد پول

زنانی که من دیده‌ام

پوری قلب کتابخانه ملی ایران



زهرا عمرانی

شاید برای شما هم باورکردنش آسان نباشد، اما امسال اولین سالی است که یک روزش برای بزرگداشت «آموزش» نام‌گذاری شده است. چند ماه پیش کشور نوجری به سازمان ملل پیشنهاد داد تا «روز جهانی آموزش» نیز به تقویم روزهای بین‌المللی اضافه شود و قرعه به نام چهارم بهمن‌ماه افتاد. ارج‌نهادن و درک اهمیت آموزش سابقه دیرینه‌ای در ایران و جهان دارد؛ هم در اصل ۲۳ قانونی اساسی و هم در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر بر اهمیت آموزش رایگان و فراگیر برای همه اشاره شده است. زنان و مردان بسیاری در جای‌جای جهان کوشیده‌اند تا از طریق آموزش، صلح و دوستی و رشد و توسعه را رواج دهند؛ مردمانی که آموزش را به مثابه نردبانی دیده‌اند که پله‌پله کمک می‌کند تا کودکان از فقر بیرون آمده و بتوانند آینده‌ای روشن برای خود ترسیم کنند. زنانی همچون توران میرهادی، ژیلا و پروین که پیش‌تر ذکرشان در این ستون رفت، هرکدام به نحوی تلاش کرده‌اند تا آموزش را چه از طریق معماری و ساخت نهادی برای کودک، یا فراهم‌آوردن امکان دسترسی راحت و رایگان به آموزش، یا ترویج کتاب و کتاب‌خوانی ارج دهند و جدی بگیرند.

در کنار همه این زنان و مردان، پوراندخت سلطانی نیز از کسانی است که مصمم و پایدار و تاثیرگذار، در مسیر توسعه آموزش قدم گذاشت و زندگی‌اش را گذاشت تا بستری بسازد که بر آن میلیون‌ها نفر بتوانند از شیرینی خواندن و آموختن لذت ببرند. او که اگر دور امروز ۸۷ سال داشت، در سال ۱۳۳۱ با مدرک کارشناسی ادبیات فارسی از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد و در همان سال به عنوان معلم در وزارت آموزش و پرورش مشغول به کار شد. در اواخر ۲۰سالگی و پس از تجربه عاطفی دشواری که از سر گذرانده بود، دوسالی در بستر بیماری بود. پزشکش توصیه کرد مدتی از تهران دور باشد. او که رؤیایش این بود تا مردم بتوانند در عدالت و رفاه زندگی کنند و در مبارزه سیاسی تجربه سختی را پشت سر گذاشته بود، «آموزش» را بهترین مسیر برای محقق‌شدن رؤیایش می‌دید. تصمیم گرفت برای ادامه تحصیلات به اروپا برود. در انگلستان در رشته زبان و ادبیات انگلیسی تحصیل کرد. بعد از بازگشت مدتی تدریس و چندین کتاب ترجمه کرد تا سرانجام در کتابخانه بانک مرکزی مشغول به کار شد. بعدتر به تحصیلاتش در رشته کتابداری ادامه داد و با تأسیس مرکز خدمات کتابداری، به یکی از تحول‌آفرینان در توسعه کتابداری نوین در ایران تبدیل شد. او که در حلقه بنیان‌گذاران کتابخانه ملی بود، به پشت و مقام علاقه‌ای نداشت و بارها پیشنهاد پذیرفتن سرپرستی و مدیریت را رد کرد و تأکید داشت که همیشه یک کتابدار ساده بماند؛ کتابداری ساده و بی‌ادعا در زیرزمین کتابخانه ملی، تپوری که همکارانش می‌گفتند: قلب تپنده کتابخانه ملی در اتاق کوچکی در زیرزمین آنجاست. او در کنج کتابخانه می‌توانست باورش را که اهمیت آگاهی‌بخشی بود، از طریق کمک به آرشيو، رده‌بندی و تنظیم کتاب‌ها و آموزش افرادی مثل خود جامه عمل بپوشاند. عمیقاً باور داشت همه باید کاری را که می‌کنند دوست بدارند تا بتوانند عاشقانه کار کنند و به هم‌وعشان خدمت کنند. عشقی که پوراندخت سلطانی با به قول نزدیکانش «پوری» به کار داشت، متوتری بود که هر روز تا ۸۴سالگی او را بیدار می‌کرد و اول صبح به پشت میزش در کتابخانه ملی می‌گذاشت به این امید که «گرهی از کار دانشجو، پژوهشگر یا محققى باز کند».

حالا قرار است به بهانه اولین «روز جهانی آموزش»، جهانپان فعالیت‌هایی را که انسان‌های بزرگ در حوزه سهولت دسترسی به آموزش و فرصت‌های یادگیری فردی و جمعی انجام داده‌اند، پاس بدارند. به ساختمان عظیم کتابخانه ملی نگاه می‌کنم و فرصت‌های فراوانی که در اختیار جویندگان قرار داده و به قلب تپنده‌ای که خلا سه‌ساله است به آرامش رسیده، دردم می‌فرستم.

پیشخوان

دنیای برند



به‌تازگی سومین شماره دومانه‌نامه اجتماعی- اقتصادی دنیای برند ویژه برندهای استارت‌آپ منتشر شده است. مدیرمسئول آن محمدمحسن غلامپور است و این‌بار سعی شده تا جزئیاتی درباره نحوه برندسازی در دنیای جدید استارت‌آپ‌ها جمع‌آوری و منتشر شود. با توجه به اینکه این مقوله چندان شناخته‌شده نیست، سعی شده جزئیاتی درباره ۵۰ برند مشهور، شهرهای دوستدار استارت‌آپ و راهنمایی‌هایی برای مشهورکردن برندهای استارت‌آپ در این نشریه بیان شود. این دومانه‌ما به هدف توجه ویژه به کالای ایرانی به این موضوع که «شرکت نوپا» ترجمه شده، پرداخته است. البته قیمت آن ۲۵ هزار تومان با کاغذ گلاسه است.

پشت خاطرات

وقتی فضا باز باشد، ترسی وجود ندارد

ارزشی داشت که ساواک شاه از آن می‌ترسید و برای خواندنش افراد را زندانی می‌کرد؟ وقتی فضا باز باشد، خطر و ترسی وجود ندارد. ترس زمانی به وجود می‌آید که یک مطلب و فکر زیرزمینی بشود. مطلب زیرزمینی هم به زیر پوست شهر می‌رود و ممکن است ناگهان آتش بگیرد. اگر دفاعیات خسرو روزبه آزادانه پخش می‌شد، حزب توده نمی‌رفت دفاعیه او را تغییر بدهد و به شکل قلب و تحریف‌شده و با حذف ترور محمد مسعود منتشر کند. شاملو هم تحت تأثیر آنچه خوانده بود، شعر گفت و بعد از چندین دهه که متوجه شد او محمد مسعود را کشته است، شعر خود را پس گرفت (موضوعی که در مجموعه «در جدال با خاموشی» شاعر فقید به آن اشاره شده است). این حرکت اعدام و سرکوب و ترسیدن از اندیشه، حرکت اشتباهی بود و به ضرر حوزه حکومتی تمام شد. بزرگ‌ترین اشتباه شاه و ساواک همین بود که جلوی چاپ و انتشار اندیشه را گرفته بودند. اگر فضا باز باشد و اپوزیسیون اجازه داشته باشد که این حرف‌ها را بزند و این مطالب چاپ بشود و روی دکه و پشت ویترین کتاب‌فروشی برود، دیگر آن جنبه مخفی را پیدا نمی‌کند. روشن است که می‌توان آن را خواند و مخالفش را هم خواند. اگر فضا باز بود، جامعه به آن سمت نمی‌رفت. الان هم آقای روحانی به نکته درستی اشاره کرده است. سانسور و فیلترکردن همیشه کار غلطی بوده و هست و آقای روحانی روی نکته مهمی انگشت گذاشته و حرف درستی را مطرح کرده است.

قصه‌های شهر

مرغک بی‌بال‌وپرم

این مطلب علی‌رغم عنوانش و برخلاف سلیقه عمومی این روزها، یک نوشته محیط‌زیستی نیست. قصد یادآوری حقوق پرندگان و لزوم توجه و رسیدگی به آنها را ندارد. نمی‌خواهد درباره



گیتی صف‌زاده

قوهای مهاجر شمال بنویسد و پرده از قاجاق پرندگان بردارد. حتی قصد یادآوری لزوم ریختن دانه در هوای سرد زمستانی برای پرندگان را نیز ندارد. این گزارش درباره مرغک کوچکی است که از داخل یک کتاب پر می‌کشید و مدتی است دیده نمی‌شود **کدام مرغک:** کمتر کسی است که این مرغک سیاه را ندیده باشد؛ نشان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که با همان نگاه اول مرغک کوچکی را نشانمان می‌دهد که قصد آواز دارد. این نشان روی تمام محصولات کانون هست؛ از فیلم تا نمایش، از سرگرمی تا انتشارات و از همه مهم‌تر کتاب. شاید با نباشد یادآوری کنیم که جریان جدی انتشار کتاب برای کودکان و نوجوانان از کانون پرورش فکری شروع شد؛ از سال ۱۳۴۴ و اهمیت و ارزش آن به‌قدری بود که بعد از انقلاب اسلامی نیز به‌عنوان یک سازمان دولتی و وابسته به آموزش‌وپرورش فعالیت خود را ادامه داد. بخشی از مهم‌ترین کتاب‌های کودکان و نوجوانان توسط کانون به چاپ رسیدند و بهترین نویسندگان این گروه توسط کانون آثارشان را به دست بچه‌های ایران رساندند. فعالیت بویا و جدی کانون بعد از انقلاب نیز سهم بزرگی در کتاب‌خوان‌کردن بچه‌های ایران داشت. نه‌فقط به این دلیل که مرکزی برای انتشار کتاب‌های مناسب بود، بلکه به این دلیل مهم که کانون در هر شهر ایران مرکزی داشت و در هر مرکز کتابخانه و کتاب‌فروشی که دسترسی به کتاب‌های کانون را برای بچه‌ها امن می‌کرد. اگر بدانیم که بخشی (بخش مهمی) از ماجرای کتاب و کتاب‌خوانی به مسئله ترویج کتاب و دسترسی مخاطب به کتاب برمی‌گردد، آن‌وقت اهمیت این موضوع را بیشتر درک می‌کنیم، به‌خصوص اگر ساکن یکی از کلان‌شهرهای ایران باشیم.

حالا مسئله چیست؟ نزدیک به یک سال است که کتاب‌فروشی‌های کانون در اکثر نقاط ایران تعطیل شده‌اند. این اتفاق به‌تدریج پیش رفت. اول قرار بود زمان آن کوتاه باشد، بعد طولانی شد. حالا هرجای ایران که برود، با کتاب‌فروشی‌های بسته کانون مواجه می‌شوید. مرغک‌ها روی جلد کتاب‌ها پشت شیشه‌ها نشسته‌اند و صدای آوازشان را جز خودشان کس دیگری نمی‌شنود. این‌بار تهران هم مثل همه جای ایران است و چند کتاب‌فروشی کانون در مرکز ایران هم تعطیل‌اند؛ تا اطلاع ثانوی، تا بوزودی. ما هم مثل شما فکر می‌کنیم مهم نیست که کتاب را از کدام کتاب‌فروشی می‌خریم. ما هم دلمان می‌خواهد از نزدیک‌ترین و راحت‌الوصول‌ترین کتاب‌فروشی شهرمان کتاب موردعلاقه‌مان را تهیه کنیم، اما نکته اینجاست: کتاب‌های کانون در جای دیگری هم توزیع نمی‌شوند. مسئله این است، شما دیگر هیچ‌چیز به حساب کتاب‌های کانون دسترسی ندارید. درست‌تر بگویم یک عمر تجربه و هنر خالقان آثار بچه‌ها در انبارها بایگانی شده‌اند. مسئله این است.

یک کلاغ، چهل کلاغ: درباره علت تعطیلی کتاب‌فروشی‌های کانون تاکنون هیچ خبر رسمی‌ای از منبع رسمی منتشر نشده است، اما اخبار شفاهی علت این امر را تصمیم‌گیری واگذاری کتاب‌فروشی‌ها به بخش خصوصی ذکر می‌کنند. اخبار غیررسمی‌تری هم وجود دارد؛ اخباری شبیه باقی اخبار این روزها؛ دادن امتیاز فلان بخش به فلان آشنا، ناپدیدشدن بوجه آن یکی قسمت، نامعلوم‌شدن حساب‌وکتاب‌های آن یکی طرف و... خبر است دیگر، پر می‌دهیم کلاغ‌ها ببرند. بازی‌ای که در آن مهارت کافی کسب کرده‌ایم کلاغ‌پر است.

چی حق بچه‌هاست؟ ایران فقط تهران نیست و نه‌فقط کلان‌شهرهایش و نه‌فقط شهرهای پرجمعیت و رونقش. برهمن‌اساس هر بچه‌های هرکجای ایران که باشد، حتما کتاب دارد که علاوه‌بر خوراک و پوشاک و سقف بالای سر و امکان تحصیل، از امکانات فرهنگی هم برخوردار باشد. همین حالا هم خدا را شکر خدا نفر هست که داوطلبانه و بی‌منت، به هر شهر و روستایی می‌روند و برای بچه‌ها کتاب می‌برند، کتابخانه درست می‌کنند و کتاب می‌خوانند. آدم‌هایی که باور دارند گرچه سیرکردن شکم بچه‌ها و پوشاندن تشنان مهم است، اما بد با روزگاری که فقط آدم‌بزرگ‌هایی داشته باشیم که شکمشان سیر شده و رؤیایشان فقط در حد همان سیرکردن شکم مانده؛ آدم‌بزرگ‌هایی که هیچ کتابی دهنشان را به پرواز درنیاورده. سر آدم‌هایی سلامت که به رؤیاهای بچه‌ها فکر می‌کنند. اما اگر سازمانی باشد که با بودجه عمومی و با تعریف ناسودبر این وظیفه بر دوشش گذاشته شده باشد؟ حق دارد به فکر خصوصی‌سازی باشد؟ اگر حق دارد، وظیفه اطلاع‌رسانی ندارد؟ آیا یک سازمانی با این سابقه و جایگاه که جنبه ملی گرفته، می‌تواند برنامه‌ریزی کارهایش را بطوری پیش ببرد که یک سال بخشی از سرمایه مردم و معنوی‌اش را بایکوت کند؟ شنیدن جواب این سؤال‌ها حق بچه‌های ایران است. **مادی‌نومنی‌شودمانه:** بگذارید همین‌جا به یک حقیقت تلخ اشاره کنیم؛ در تمام این مدتی که کتاب‌فروشی‌های کانون تعطیل بودند فقط یک خبر توسط خبرگزاری ایسنا درباره تعطیلی کتاب‌فروشی کانون در خوزستان منتشر شد. از بین صدها خبر داغ روز و نگرانی افزایش قیمت دلار و هیجان پیش‌خبرد وسیله نقلیه و دل‌نگرانی از وضعیت برجام، هیچ‌کس درباره خاموشی آواز آن مرغک داخل کتاب‌فروشی‌ها ننوشت. زمانه است دیگر، درست است که رام ما نمی‌شود، اما، رام چه شدی، رمیدن آموز.